

با ابوبهل گفت میخواهی که امر و زخم را بر حبل سارم ابوبهل گویند بوی اد
 که البته چنان کن و بسد آن ضمیر را بر گردن خود گرفت و روی بر رسول
 صلی الله علیه و سلم کرد و گفت ای خدیو تو نمکوی که خدای من
 نزدیکه است بن از حبل الورد اینک خدای من بر گردن
 خدایتو کیست تا بدینیم بعد از آن و بعد از آن ضمیر را بجای نهاد
 و قریش بر اسبجه کردند و مناجات در گرفتند که ای خدای ما
 و ای سید ما ما را از کار کن بر قتل محمد نگاه از درون آن ضمیر
 او از بر آمد و بیخی چند در بدنت رسول صلی الله علیه و سلم و بدنت
 اسلام و اهل آن خواندن گرفت رسول صلی الله علیه و سلم باز رفت
 این مسعود رضی الله عنه گفته است که من در عقب رسول صلی الله
 علیه و سلم بار کشتم و کفتم فدای کی باقی با رسول الله شدی که
 آن ضمیر چه گفت فرمود که بلی یا این مسعود آن شیطان است که در
 انصام در می آید و مردم را عقل اینی بر می انگیزد و هر شیطان
 زبان لظعن اینی در از یکدیگر خدای تعالی و بر از دهلک
 کند بعد از و منب با سه شمس رسول صلی الله علیه و سلم است

کم بود چون بکمر رسدم با ابوبکر رضی الله عنه ملاقات کردم
 و سخن قهری را با وی گفت گفتم آری خدای تعالی محمد بن عبد الله را
 بر سالت بخلق فرستاده است پیش روی رسول صلی الله علیه و سلم
 در خانه خدیجه بود رضی الله عنها آنجا رفتیم اذن چو استمرا اذن
 داد و آمد چون مراد بدیندیو فرمود که روی بنیم که از وی خدیجه
 میدارد گفت آن که هست ای خدیو فرمود که عمل خدیویم کرده باز
 کسی رسالت آورده بهار این ابدان که آن مجری از خود پس بگفت
 من اسلام آوردم و شهادت گفتم و شوکر می روی خواندم و از سخن
 گفته بود جنودادم فرمود که رتبت مؤمن بی و مارانی و مصلحتی و ما
 زمانی اولیک تھا اخوانی و بعد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه
 در بیان این قصه بی چند است که در کتب معتبره مذکور است
 این مسعود رضی الله عنه گفته است که با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بصفای عروان آمدیم منترکان چنانچه جمع بودند و ابوبهل نیز در میان
 ایشان بود و آنجا ضمنی بود که از امی رسیدند رسول صلی الله علیه و سلم
 بیان ایشان در آمد و گفت ای منتر قریش گویند لا اله الا الله و بعد من

با ابوبهل گفت